



درس فراج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۹ خرداد ۱۴۰۳

موضوع کلی: کاهش ارزش پول و بررسی آثار فقهی آن

موضوع جزئی: موضوع شناسی: ۱. پول - مثلی یا قیمی بودن پول - مقسم مثلی و قیمی: مطلق مال یا مال حقیقی -

مصادف با: ۲۰ ذی القعدة ۱۴۴۵

چرا حرکت امام خمینی (ره) پیامبرگونه بود؟

جلسه: ۴۲

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در این بود که مقسم مثلی و قیمی آیا مطلق مال است یا تنها مال حقیقی منقسم به مثلی و قیمی می‌شود؛ این یک مسئله تعیین کننده است قبل از بررسی دیدگاه‌های پنج‌گانه. برخی بر این باورند که مقسم مثلی و قیمی اموال حقیقی هستند؛ چون مثلثیت بین افراد و مصادیق یک شیء از ذات اشیاء پدید می‌آید. یعنی یک شیئی باید حقیقت داشته باشد که ما بتوانیم بین افراد و مصادیق آن با همان معیاری که ذکر شد، مثلثیت ببینیم؛ و از آنجا که مال اعتباری تنها با اعتبار پدید می‌آید و ذاتی ندارد، لذا اساساً مثلثیت در مورد آن تصویر نمی‌شود. بعد نتیجه گرفتند پول‌های امروزی چون یک مال اعتباری محسوب می‌شوند، نمی‌توانند مثلی باشند و این تقسیم در آنها اساساً صحیح نیست تا ما بعد بگوییم این پول‌ها با توجه به شاخص مثلثیت، مثلی محسوب می‌شوند. حالا آیا این نظر قابل قبول است یا نه؟

ادامه بحث در مقسم مثلی و قیمی

به نظر ما این سخن ناتمام است؛ ما گمان می‌کنیم مقسم این دو قسم، مطلق مال است و نه مال حقیقی؛ چون هیچ محذوری در اینکه مطلق مال را مقسم بدانیم وجود ندارد. تقسیم اموال حقیقی به مثلی و قیمی روشن است و مشکلی ندارد؛ بالاخره اموال حقیقی بعضی مثلی هستند و بعضی قیمی. اما در اموال اعتباری چگونه می‌توان مثلثیت را تصویر کرد؟ مال اعتباری در واقع چیزی است که اصل مالیت آن با اعتبار پدید آمده است، مثل همین اسکناس‌ها؛ یک کاغذی که فی نفسه هیچ ارزشی ندارد، با تلون به یک رنگ و رقم که بر روی آن نقش می‌بندد، تبدیل به یک مال اعتباری می‌شود. ما فعلاً کار نداریم که این اعتبار از کجا ناشی شده و اینکه آیا پشتوانه دارد یا نه؛ بالاخره اصل مالیت این کاغذ با اعتبار پدید آمده است. یک عددی را روی کاغذ نوشته‌اند و اعتبار کرده‌اند که مثلاً این مقدار ارزش دارد و می‌شود با آن فلان مقدار کالا یا خدمات دریافت کرد. این البته در ادامه ممکن است بالا و پایین هم بشود؛ اما اکنون نقطه بحث تولید آن است. پس اصل مالیت با اعتبار پدید آمده است. حال با شاخصی که برای مثلثیت گفته شد، (اگر یک چیزی همه افرادش به صورت یکسان مورد رغبت عقلاً قرار بگیرند و همه دارای ارزش یکسان باشند) آیا این در مال اعتباری مثلثیت قابل تطبیق است یا خیر؟

ما اگر بخواهیم در مال اعتباری، افراد و مصادیق را تصویر کنیم می‌گوییم مثلاً این هزار تومان دو مصداق پانصد تومانی دارد، ده مصداق صد تومانی دارد؛ همه آنها هم با اعتبار پدید آمده‌اند. یعنی همانطور که اصل مالیت این کاغذ با اعتبار پدید می‌آید، مصادیق آن هم اعتباری می‌شوند، مصادیق یک شیء اعتبار نمی‌تواند حقیقی باشد؛ یعنی همان معتبری که این کاغذ را با این رنگ و رقم یک اعتباری داده که به واسطه آن مورد رغبت عقلاً قرار گرفته و حاضرند در برابر آن یک چیزی بدهند، برای

همان یک مصادیقی اعتبار کرده است. پس مصادیق و افراد مال اعتباری هم اعتباری هستند؛ به تعبیر دیگر افراد و مصادیق یک شیء اعتباری در طول آن اعتبار اول قرار می‌گیرند. حال آیا ما نسبت به این افراد و مصادیق اعتباری می‌توانیم مثلثیت را تصویر کنیم یا نه؟ و اگر این چنین کنیم، آیا محذوری دارد؟ همین قدر که این هزار تومان تبدیل به ۲ تا پانصد تومانی می‌شود، آن افرادی که اعتبار شده‌اند در حقیقت آن اسکناس‌های خردی هستند که مورد پذیرش قرار گرفته‌اند؛ ما مثلاً هیچ وقت ۴۵ تومانی نداشتیم و چنین اعتباری صورت نگرفته است؛ اسکناس ۵۰ تومانی داشتیم، اسکناس ۵۰۰ تومانی داشتیم، اسکناس ۱۰ تومانی، ۱۰۰ تومانی و ۲۰۰ تومانی داشتیم. همان‌هایی که مورد پذیرش قرار گرفته‌اند، شما تصور کنید یک اسکناس هزار تومانی می‌تواند ۵ تا دویست تومانی باشد؛ یعنی می‌توان ۵ تا دویست تومانی اینجا تصویر کرد که اینها مصادیق آن اعتبار هزار تومانی هستند. رغبت عقلاً به این دویست تومانی‌ها (افراد متعددی که در عرض هم هستند) یکسان است. بله، بین رغبت عقلاً به دویست تومانی و رغبت عقلاً به پنجاه تومانی فرق است؛ افراد کثیره‌ای که در عرض هم هستند. بر اینها شاخص و تعریف مثل منطبق نیست؟ لذا چه محذوری دارد از اینکه ما مقسم را مطلق مال قرار بدهیم؟ اینکه می‌گویند مثلثیت بین افراد ناشی از ذات اشیاء است، این اول الکلام است؛ مثلثیت بین اشیاء در اشیاء حقیقی به یک نحو است و در اشیاء اعتباری به یک نحو دیگر است؛ یعنی اگر ما گفتیم این ۵ اسکناس دویست تومانی مثل هم هستند و این ۵ تا مثل هزار تومان هستند، این غلط است و عرف اینها را مثل هم محسوب نمی‌کند؟ بدون تردید اینطور است. بله، شما اگر بخواهید هزار تومانی امروز را با هزار تومانی ۵۰ سال قبل بسنجید، ممکن است گفته شود مثل آن نیست؛ این برمی‌گردد به اینکه ما توان و قدرت خرید را جزء مقومات مثلثیت بدانیم یا نه. ما الان فعلاً می‌خواهیم اصل مثلثیت را تصویر کنیم در همین پول‌ها که اعتباری هستند؛ ما هنوز وارد دیدگاه‌ها نشده‌ایم. سؤال و پرسش این بود که مقسم مثلی و قیمی مطلق مال است یا خصوص مال حقیقی؟ استدلالی که آقایان کرده‌اند برای اینکه مقسم عبارت از مال حقیقی است، به نظر ما ناتمام است. مقسم مثلی و قیمی مطلق المال است، اعم از حقیقی و اعتباری.

بنابراین همانطور که در مورد اموال حقیقی می‌توانیم مثلثیت را تصویر کنیم، در مورد اموال اعتباری هم کذلک؛ به همین بیانی که عرض کردم که معتبر همان گونه که اصل مالیت را برای یک شیء اعتبار می‌کند و به سبب اعتبار او این شیء مالیت پیدا می‌کند، برای این مال افراد و مصادیقی را اعتبار می‌کند که رغبت عقلاً به سوی این افراد و مصادیق عرضی یکسان است و ارزش و قیمت آنها هم واحد است.

اگر ما امکان مثلثیت را در اموال اعتباری تصویر کردیم، دیگر نمی‌توانیم بگوییم پول امروزی و اسکناس‌های امروزی اساساً نمی‌توانند مثلی باشند و به تبع قیمی، چون مثلثیت برخاسته از ذات اشیاء است و اعتبار نمی‌تواند چنین ویژگی را ایجاد کند؛ این حرف نادرست و مردود است، و لذا باید برویم سراغ اقوال دیگر.

ما گفتیم پنج دیدگاه اینجا وجود دارد؛ اگر به خاطر داشته باشید گفتیم این پنج دیدگاه در مورد پول امروزی از حیث مثلثیت و قیمت وجود دارد. ما اگر وارد این بحث شویم، این خودش چند جلسه بحث می‌خواهد؛ تعطیلی هفته گذشته به مناسبت آن حادثه تأسف بار یک مقداری بحث را عقب انداخت؛ لذا ما نمی‌توانیم وارد آن بحث شویم. پنج دیدگاه است که باید اجمالاً آنها را بررسی کنیم و استدلال‌ها را بگوییم؛ تازه ما هنوز در مباحث مقدماتی بحث اصلی هستیم. بحث اصلی ما این بود که آیا جبران کاهش ارزش پول لازم است یا نه. برای آن منظور چند مقدمه گفتیم؛ اینها بحث‌هایی است که به عنوان مقدمه طرح

می‌کنیم تا به اصل بحث برسیم و اقوالی که در آن بحث وجود دارد. ما درباره پول از جهات مختلف بحث‌های زیادی داشتیم که همه اینها بحث‌های مقدماتی بود؛ چند جلسه دیگر از بحث‌های مقدماتی ما باقی مانده است؛ یک مقدار باید درباره تورم بحث کنیم، اگرچه قبلاً اشاراتی داشتیم. ما احتمالاً حدود ۱۰ جلسه این بحث‌های مقدماتی طول می‌کشد و بعد وارد اصل بحث می‌شویم؛ آن وقت این بحث‌هایی که تا به حال داشتیم، می‌شود پایه برای بحث اصلی؛ آنجاست که باید یک به یک اقوال و ادله را بررسی کنیم تا نتیجه نهایی را بگیریم. لذا اگر حیات و توفیقی بود، به همین روای که امسال بحث داشتیم، سال آینده همین بحث را در روزهای سه‌شنبه و چهارشنبه دنبال می‌کنیم.

من این چند دقیقه‌ای که فرصت داریم، به حسب وظیفه شرعی، دینی و اخلاقی و صنفی و دینی که امام خمینی (ره) به گردن همه ما دارد و ایام سالگرد رحلت امام هم نزدیک است، می‌خواهم چند کلمه‌ای در این رابطه سخن بگویم.

چرا حرکت امام خمینی (ره) پیامبرگونه بود؟

حرکت امام خمینی آنقدر عظمت دارد که هیچ حادثه و اتفاق و هیچ تلخی‌ای نمی‌تواند آن حرکت را زیر سؤال ببرد؛ هر مشکلی ما داشته باشیم، کسی نمی‌تواند به واسطه وجود این مشکلات، آن مرد بزرگ و آن حرکت عظیم را زیر سؤال ببرد. حرکت امام یک حرکت پیامبرگونه بود؛ من این را به استناد یک روایتی از امام صادق (ع) که در کتاب شریف کافی نقل شده، عرض می‌کنم. یعنی مبدأ و مقصد حرکت امام، همان مبدأ و مقصد انبیا بود. این روایت را توجه بفرمایید؛ امام صادق (ع) می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ آدَبَهُ فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ، ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ لَيْسُوسَ عِبَادَةَ»^۱ خداوند عزوجل نبی خود را تربیت کرد، پیامبر (ص) تربیت شده خداوند است؛ پس او را نیکو تربیت کرد؛ خود خداوند متکفل تربیت پیامبر گرامی اسلام (ص) شد و او را نیکو تربیت کرد. وقتی تربیت او را کامل کرد، فرمود: «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»، اشاره به آیه ۴ سوره قلم می‌کند. حالا این خُلُقِ عَظِيمِ چیست بماند، چون بحث دارد؛ یعنی خداوند پیامبر (ص) را به بهترین نحو و نیکوترین وجه تربیت کرد تا اینکه تربیت او کامل شد و به مقام خُلُقِ عَظِيمِ رسید؛ آنگاه امر دین و امت را به او تفویض کرد، برای اینکه بندگان را اداره و مدیریت کند.

این حدیث شریف چندین نکته مهم و اساسی دارد؛ ما از چند زاویه می‌توانیم از این حدیث بهره ببریم.

اولاً: رهبری امر دین و امت بدون تربیت الهی و دینی ممکن نیست؛ پیامبران قبل از آنکه امر دین و امت به آنها تفویض شود، همه تحت تربیت الهی قرار گرفته‌اند؛ در رأس همه آنها پیامبر گرامی اسلام. می‌فرماید خداوند ابتدا پیامبر را به بهترین شکل تربیت کرد و تربیت او را کامل کرد، رسید به مقام خُلُقِ عَظِيمِ؛ این اولین شرط برای رهبران دینی است؛ نمی‌توانیم بگوییم این فقط مخصوص پیامبران است، نخیر، هر رهبر دینی و هر کسی که متصدی امر دین می‌شود، اگر این گام را بر ندارد اصلاً امر دین و امت به او تفویض نمی‌شود. اینکه می‌گویند «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»، این وراثت در این سیر است؛ همان تربیت باید صورت بگیرد؛ منتهی تربیت پیامبران و پیامبر گرامی اسلام یک تربیت خاص است؛ او یک انسان برگزیده است و دیگران باید این مسیر را طی کنند؛ تربیت الهی و دینی، خودسازی، تصفیه درون، تزکیه نفس. امام این گام را برداشت؛ امام در بحر معرفت شنا کرد و در اعماق دریای علم و عمل غواصی کرد. شما زندگی امام (ره) را ببینید، از اول با جدیت در راه تحصیل و تعلم و تعلیم و تزکیه بوده است؛ شخصیت اخلاقی امام از همان اول بر همه اقران و نزدیکان ایشان آشکار بود. یک شخصیت متخلق

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۶۶، ح ۴.

مهدب که تنها خدا را مدنظر داشت؛ دنبال خود نبود، دنبال هوای نفس نبود. بله، مقام خلق عظیم مختص به پیامبر اسلام(ص) است؛ اما حرکت در این مسیر و نزدیک شدن به این جایگاه یک کاری است که نه تنها برای همه رهبران بلکه برای همه انسان‌ها لازم است؛ این مسیر حرکت انسان است، منتهی برای انبیا و مریدان و برای هادیان بشر یک ضرورت و پیش شرط است.

روحانیت و مبلغان دین باید به حد وسع خود این آغاز را مدنظر داشته باشند؛ اگر فکر کنیم بدون این تربیت الهی، نه صرفاً یاد گرفتن چند اصطلاح، بدون تهذیب درونی می‌توانیم دین خدا را تبلیغ کنیم و گمان کنیم که خداوند امر دین را مطلقاً به ما تفویض کرده، اشتباه می‌کنیم. البته هر کسی به حد وسع خودش، هر کسی در حد توانش باید این مسئله را مورد توجه قرار بدهد. اگر می‌خواهیم در جامعه و محیط پیرامونمان مؤثر باشیم و نفوذ کلام داشته باشیم، خدا از اعمال و گفتار و کردار ما راضی باشد، این را به حسب واقع باید تحصیل کنیم؛ خومان را آراسته به این فضیلت کنیم. بالاخره انسان می‌تواند ظاهرش را همه جا خوب نشان بدهد؛ خیلی خوب حرف بزند، اتو کشیده رفتار کند، اما باطن را خدا خبر دارد؛ خداست که می‌داند کارهای ما بر چه اساس و چه انگیزه‌ای است. باید سعی کنیم از این مسیر هیچ‌گاه فاصله نگیریم؛ تربیت الهی هم تمام‌شدنی نیست؛ ما تا آخر عمر باید مراقب این جهت باشیم. امام واقعاً و به گواه همگان تا آخرین لحظات عمر این شأن را رها نکرد و همیشه مراقب بود، هم برای خود و هم به عنوان مربی و معلم امت نسبت به دیگران وظیفه تذکر و راهنمایی را از یاد نبرد. شما می‌دیدید که در اوج دعواها و اختلافات سیاسی و بحث‌ها، ایشان سخنرانی می‌کرد و به رعایت اخلاق، مراقبت از دسیسه‌های شیطان، خویش‌داری در برابر وسوسه‌ها تذکر می‌داد. شیطان خیلی راحت می‌تواند کارها را برای انسان بزرگ کند، ریشه یک عمل و سخن می‌تواند حسادت یا تنگ‌نظری یا خودمحوری باشد اما صورت آن یک صورت الهی و دینی باشد و اینکه من این را از روی تکلیف می‌گویم؛ الان احساس تکلیف برای همه پدید می‌آید. واقعاً آدم خودش می‌داند که این احساس تکلیف ناشی از خداخواهی است یا خودخواهی؛ انسان باید تا آنجا که می‌تواند این مسئله را در اجزاء زندگی‌اش در نظر بگیرد. بله، بالاخره ما آلودگی داریم و هر کاری کنیم خودمان برای خودمان مهم هستیم، اما تا آنجا که می‌توانیم این خودمحوری را در خودمان کم کنیم، منیت را کم کنیم.

وقتی پیامبر گرامی اسلام(ص) به این نقطه رسید، آنگاه خداوند امر دین و مردم را به او واگذار و تفویض کرد. مرحله دوم، تصدی امر دین و امت است؛ فقط نمی‌گوید امر دین، می‌گوید امر دین و امت. معنا ندارد که کسی بگوید کار ما دین است و با مردم کاری نداریم؛ اصلاً معنا ندارد! مگر می‌شود دین را از مردم جدا کرد؟ مگر می‌شود کسی متکفل امر دین باشد ولی به صلاح و فساد مردم هیچ کاری نداشته باشد؟ اصلاً دین برای هدایت مردم است؛ دین برای این است که مردم را به سعادت برساند. نفس واگذاری امور مردم به پیامبر(ص) خودش حکایت از یک امر مهم دارد؛ پیامبر(ص) نسبت به مردم یک مسئولیت سنگینی دارد. در ادامه می‌گوید «لیسوس عباد»؛ امر دین و امت را به پیامبر(ص) تفویض کرد تا بندگان را سیاست و تدبیر کند، اداره کند. امام همین مسیر را رفت؛ یعنی خودش را آراسته به تربیت دینی کرد و چون عالمان را ورثه انبیا می‌دانست، مسئولیت خویش را تصدی امر دین و مردم دید؛ او عقیده داشت آنچه که به انبیا تفویض شده، به علما هم تفویض شده است. در بحث ولایت فقیه یکی از ادله‌ای که امام ذکر می‌کند، همین حدیث «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» است. ورثه الانبیا که فقط بیان احکام نیست؛ معنا ندارد که فقط بیان احکام به علما سپرده شده باشد. بلکه امر دین و امت به آنها سپرده شده است، این یک

اطلاقی دارد که همه امور را دربرمی‌گیرد؛ امور کلی و جهت کلی دین و مردم را؛ برای اینکه بندگان را تدبیر کنند. بالاخره خدا که خودش مستقیم و بدون سازوکار و بدون قانون و شریعت و بدون پیامبر یا جانشین پیامبر تدبیر نمی‌کند. قرار نیست امور را تکویناً پیش ببرد. دین را آورده و امر هدایت را به عده ای واگذار کرده تا مردم هدایت شوند. پس مقصد پیامبر(ص) تدبیر امور بندگان از طریق دین است؛ لذا دین نمی‌تواند از تدبیر امر بندگان جدا باشد. این یک امر کاملاً واضح و روشن است؛ واقعاً کسی می‌تواند بگوید خداوند امر دین را به پیامبر(ص) تفویض کرده، و امر مردم را فقط در بُعدی که به احکام مربوط می‌شود و بیان احکام برای مردم به انبیا واگذار کرده اما با بقیه امور آنها کار ندارد؟ این اصلاً شدنی نیست. معنا ندارد که بگوییم خداوند به انبیا گفته شما بروید دین را برای مردم شرح بدهید و دیگر کار نداشته باشید، خودشان هر کار می‌خواهند بکنند. بدون ابزار و بدون همراه و بدون یار و تشکیلات اصلاً می‌شود بندگان خدا را تدبیر کرد؟ بدون حکومت می‌شود چنین کاری را انجام داد؟ «لیسوس عباده» اصلاً بدون حکومت معنا ندارد و اصلاً قابل تحقق نیست. یعنی خداوند متعال به پیامبر(ص) فرموده برو مردم را هدایت کن و هیچ کاری هم نداشته باش؛ همه ابزارها هم دست دشمنان و طاغوت باشد، تو فقط سخن بگو و نصیحت کن و حرف بزن، و هر مشکلی که طاغوت برای تو ایجاد کرد تو با او کاری نداشته باش و فقط کار خودت را بکن؛ مگر می‌شود؟ همه تلاش‌ها را خنثی می‌کنند و همه تلاش‌ها را از بین می‌برند. لذا این مقصود به وضوح از این روایت استفاده می‌شود.

امام هم این مقصد را به درستی شناخت و روی آن پافشاری کرد؛ امام معتقد بود که بدون تشکیل یک حکومتی که بر مبنای دین باشد، امکان حصول به آن اهداف نیست؛ در این تردیدی نیست. ما ادله عقلی و نقلی فراوانی داریم که این مسئله را اثبات می‌کند. یک عده‌ای به خاطر مشکلاتی که الان وجود دارد، نقایصی که هست، می‌گویند این هم نتیجه حکومت دینی! این چه ربطی دارد؟ این مشکلات و گرفتاری‌ها اگر درست تدبیر شود قابل حل است و اگر نشود، مشکل در نظریه نیست، مشکل در من و شماست که این را باید دقیق و صحیح عمل کنیم و اجرا کنیم. امام در همین مسیر گام برداشت؛ در دریای معارف دینی غوطه‌ور شد، به اندازه توان از آن بحر چشید، در اقیانوس تهذیب نفس خود را به حد توان شستشو داد و خودش را در جایگاهی دید که امر دین و امت نه به شخص او بلکه به شخصیت او به عنوان وارث انبیا سپرده شده تا امور بندگان را تدبیر کند. و همه هستی خودش را در این راه صرف کرد و تحت هیچ شرایطی از ارزش این کار بزرگ کاسته نمی‌شود؛ کار او یک تکلیف و وظیفه بود. همه ما این چنین هستیم، هر کسی به اندازه حجت و توانی که دارد، مسئولیتی که احساس می‌کند، باید تلاش کند حالا تا چه حدی نتایج مورد نظر حاصل شود و مطلوب باشد، این بحث دیگری است.

به نظرم رسید که این کمترین کاری است که ما می‌توانیم در این ایام نسبت به آن مرد بزرگ، عارف، حکیم، فیلسوف، فقیه، اصولی، مفسر، داشته باشیم؛ مرد الهی. در این شرایط هم هر کسی به حد توانش باید تلاش و کار کند. اینکه شما می‌بینید این همه رهبر معظم انقلاب روی امام تأکید می‌کند، بی جهت نیست. واقعاً کمتر کسی مثل ایشان روی این شخصیت و روی این راه و مقصد تکیه می‌کند؛ در هر مناسبتی ایشان روی این جهت پافشاری می‌کند برای اینکه ما راه و مقصد را بشناسیم و گم نشویم.